

## صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود، و دلیل بر این مسئله هم دو چیز است: یکی آیات قرآن، که حکایت از وجود چنین عالمی دارد، و منطبق با همان علم عنائی که به تعبیر بعضی عالم اجمال است و بسطش همین عالم اعیان است که ملموس و محسوس ماست.

و با تعبیری که ما داشتیم و صحبتی که مفصل در این زمینه شد، مسئله به عالم اجمال و عالم انبساط بر نمی‌گردد، بلکه به تطورات مختلف و متفاوتی بر می‌گردد و ادواری که این‌ها متعاقب با یکدیگر است و به نحوی است که این ادوار و اطوار در عین حفظ هویت خود و استقلال و تشخیص خود واجد مرتبه مادون هم می‌باشند، به نحوی که اگر به آن مقام علیت در هر مرتبه توجه بشود، نفس معلول در همان

مرتبه قابل مشاهد و قابل درک و قابل حس<sup>۱</sup> است. به عکس آنچه که مطرح می‌شود بر این که عالم اجمال مانند یک دانه گیاهی می‌ماند که استعداد و قابلیت برای ارتقاء به یک شجره طویله و مثمره را دارد، ولی در هویت استقلالی خود شجره‌ای وجود ندارد و ثمره‌ای وجود ندارد، و هیچ برگ و اوراق و اغصان و اصول و فروعی در آنجا وجود ندارد. قابلیت استعداد برای وصول به آن را دارد.

گفتیم که این مسئله به طور کلی با آنچه که مقتضای برهان و مقتضای ادله نقلیه و مقتضای شواهد شهودیه بر این مسئله هست، منافات دارد و موانعی دارد و توالی فاسدهای دارد که این‌ها را قبلاً خدمت رفقا عرض کردیم.

صحبت در کیفیت عالم ذر است، که این کیفیت به چه نحوه است؟ و آیا به همین نحوه‌ای که در عالم عنائی مورد بحث است؟ یا این که به طور کلی عالم ذر یک مسئله‌ای است که جدای از مقام

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱ ص ۹۱ ذیل آیه ۲۶ و ۲۷ سوره البقره طبع دارالکتب الإسلامیه

اجمال و همین طور نسبت به عالم محسوسات و عالم  
اعیان این می تواند نمود پیدا بکند.

این در این جا اهل نظر نسبت به این مسئله  
دارای اختلاف هستند و بعضی مثل مرحوم علامه  
رحمه الله علیه در ذیل آیه شریفه که دارد: **وَ إِذْ أَخَذَ  
رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَي  
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا<sup>۱</sup>**

در این جا می فرمایند که این آیه دلالت بر یک  
حقیقت تکوینیه و یک کلمه کونیه دارد که این کلمه  
کونیه و حقیقت تکوینیه در قلوب همه افراد و در  
نفوس همه افراد مکنون است و آن عبارت است از  
حیثیتی که با آن حیثیت اعتراف به ربوبیت دارد،  
اعتراف به توحید دارد و این در همه اشیاء هست‌ها!  
تصور نکنید که این مسئله اختصاص به انسان دارد:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل \*\*\* هست

محسوس حواس اهل دل<sup>۲</sup>

که در همه اشیاء، در پرندگان، در چرندگان،  
در حیوانات، در نباتات و در شجره‌ها و در همه

---

<sup>۱</sup> سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۲

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی دفتر اوّل، مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنکه .....

موجودات، مقام ربوبی محفوظ است و ... شیطان هم حتی معترف به ربوبیت است. شیطان که به آدم سجده نکرد، از اعتراف به ربوبیت و توحید دست برنداشت! در همان حال هم می‌گفت که تو ربّی و باید به تو سجده کرد، نه به این فرض بکنید که این شیئی که **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**<sup>۱</sup>

در مقام مقایسه در کثرت در مقابل خدا ایستاد.

یعنی اقرار به ربوبیت سر جایش بوده و هست، اعتراف به ربوبیتش و اعتراف به توحیدش که دست نخورده! و همین جهت است که در بعضی از عبارتها که باعث شبهه برای بسیاری شده است در کلام عرفاء و بزرگان، مشاهده می‌کنیم که می‌گویند شیطان از بالاترین افراد موحد است و درست هم هست!<sup>۲</sup> در توحید شیطان شکی نیست! شیطان در توحیدش و در اعتراف به ربوبیتش و در اعتراف به توحیدش نیامده

---

<sup>۱</sup> سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۲

<sup>۲</sup> رجوع شود به تفسیر کشف الأسرار و عدة الأبرار ج ۱ ص ۱۶ رشید الدین میبدی و تمهیدات ص ۲۲۹ عین القضاة همدانی و تذکرة الأولیاء عطار نیشابوری ص ۵۵۵ طبع دکتر محمد استعلامی انتشارات زوآر

قائل به ثنویت بشود یا قائل به صنمیت و شرك بشود، بلکه همان قائل به توحید است و برای این عالم، دو اصل را قائل نیست، و نفی توحید و نفی ربوبیت هم نمی‌کند. خوب هم می‌دانست که لا إله إلا الله معنایش چیست، لا هو الا هو معنایش چیست. اگر این‌ها را نمی‌دانست و به حقائق این‌ها پی نمی‌برد که نمی‌آمد در آن بالاترین مواضع و بالاترین مراتب سراغ افراد برود و آن‌ها را از رسیدن به يك همچین مرتبه‌ای باز بدارد. آنی که نمی‌فهمد چگونه می‌تواند راه و رسم كلك و حيله و مانعیت و این‌ها را بتواند درك بکند؟ هان؟!!

لذا اصلاً می‌فرمایند شیطان خودش موحد است، در توحید شیطان شکی نیست، حالا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد آن يك حرف دیگر است. در مقابل خدا می‌ایستد و انانیت به خرج می‌دهد و استکبار به خرج می‌دهد، آن يك حرف دیگر است. منافات ندارد که يك شخص در عین حال که قائل به توحید و ربوبیت هست باز بیاید انکار کند. مگر انکاری که ما می‌کنیم و تقابلی که ما در قبال حق داریم

این ناشی از جهل ما به حق است؟ ابدًا! يك چیز دیگر این جا می خواهد، پذیرش ما نسبت به باور ما در چه حد است؟ تمام این افرادی که می بینید این ها خلاف می کنند، گناه می کنند، در قبال حق می ایستند این نیست که حق را نفهمند! خوب هم می فهمند! **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** ...<sup>۲</sup> امام رضا را مأمون بهتر از فرض کنید که ما می شناخت. او با امام رضا حشر و نشر داشت! هارون، امام موسی بن جعفر را بهتر از ما می شناخت! معاویه علی را بهتر از ما می شناخت. چون بوده! خودش پدر سوخته سیاست است! توجه می کنید؟ آن کسی که خودش پدر سوخته سیاست است، او می فهمد که حق تا چه اندازه در يك شخص متبلور است. كلك های انانیت و نفسیت را، نفسانیت را، معاویه و عمروعاص خوب می فهمند! درست شد؟ ما هنوز در مسائل سیاسی نرفته ایم،

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی ج ۱ ص ۲۳۰ و ج ۲ ص ۲۷۴ و ج ۵ ص ۱۲۱ و ۱۲۲

<sup>۲</sup> سوره البقره (۲) صدر آیه ۱۴۶ و الأنعام (۶) صدر آیه ۲۰

ان شاء الله هم نخواهیم رفت! که تا وقت مردن، همین بهتر است! همین چیزها بهتر است! مسائل سیاسی ...  
بله ... هر چیزی يك عقلی می خواهد، ما عرضه اش را نداریم ... درست شد؟

آنی که دارد می رود می فهمد که حق کجاست. چرا؟ نیست خودش کاملاً مظهر برای مراتب عالیه و راقیه این موقعیت می شود، به همان مقدار که در مسائل و رموز سیاست دقت می کند، به همان اندازه نقطه مقابلش را می فهمد. به همان اندازه. چون بالاخره این راه و روش سیاسی این برای خودش کار دارد، کلاس دارد، این فرض کنید که دانشگاه دارد، اصلاً دانشگاه ها هست در دنیا این ها دارند در این زمینه کار می کنند: چطوری وارد بشوید، چگونه با مردم حرف بزنید، در میان مردم چگونه ظاهر بشوید، چگونه تظاهر بکنید، کجا ظاهر بشوید، کجا اقدام کنید، این ها همه اش اوه! الی ماشاءالله! یک خبر را که می خواهید نقل بکنید چگونه خبر را در روزنامه نقل بکنید! درست نتیجه عکس بگیرید! خبر یک خبری است که یک

مسئله‌ای را ثابت می‌کند، شما جوری بیاورید و جوری پیرورانید و جوری یک کلماتی به آن اضافه کنید که خواننده که دارد می‌خواند کم‌کم ذهنش برمی‌گردد: ا عجب این اصلاً یک چیز دیگر دارد می‌گوید! این یک قضیه دیگر دارد نقل می‌کند.

در نوشته‌جات هم همین‌طور. شما یک مقاله می‌خوانید، وقتی از آن اوّل نگاه به مقاله می‌کنید می‌فهمید این نویسنده یک چیزی در او هست یا نه! قشنگ نشان می‌دهد! وقتی دارد یک قضیه نقل می‌کند چگونه دارد نقل می‌کند. وارد می‌شود ...

من یک کتابی بود که یک وقتی به دستم رسیده بود و آن کتاب را خواندم، تصورم این بود که این مؤلفش یک آدم بی‌غل و غشی است، این‌طور شنیده بودم. باور کنید که پاراگراف اوّل را خواندم، بستم صاف گذاشتم کنار، تا حالا هم دیگر نگاه نکردم! یک پاراگراف! پنج خط! شش خط! دیدم این کتاب دیگر حجیت ندارد. آن اوّل شروع کرده به اِعمال غرض. وقتی مورخ و مؤلف بخواهد اعمال غرض بکند دیگر چه حجیتی کتابش می‌تواند پیدا



کند؟ چه حجیتی؟ این‌ها همه درس داردها! دانشگاه دارد! بیا برو! حرف را چطور برگردان، صحبت را چطوری برگردان، مسئله را برگردان.

آن پدر سوخته‌ها، آن عمروعاص، که استاد معاویه بود در کلک و فلان و این حرف‌ها، آن‌ها علی را می‌شناختند! آن‌ها می‌دانستند! بیخود نیست وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین اسمش که می‌آید معاویه اشکش درمی‌آید! معاویه با این سنگ‌دلی! با این سیاهی دل! و با این قساوت این چه حالی پیدا می‌کند از شنیدن! این بالاخره یک چیزی دیده دیگر! هان؟ یک چیزی دیده. چه احساسی پیدا می‌کند؟ مأمون وقتی که بعد از شهادت امام رضا می‌گوید بیایید از امام رضا بگوئید و روضه بگوئید، و خودش گریه‌اش درمی‌آید.<sup>۲</sup>

دروغ که گریه نمی‌کند، بالاخره این گریه درمی‌آید دیگر. حالا بعضی هنرپیشه‌ها هستند وقتی گریه می‌کنند آدم می‌گوید: ا ا ا واقعاً دارد گریه

---

<sup>۱</sup> انوار ملکوت ج ۲ ص ۲۴۸ تا ۲۵۰

<sup>۲</sup> رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص ۲۲۰ و ۲۲۱

می کند! آنقدر خوب بلدند! ماشاءالله به این قریحه و

استعداد که چطور نقش عوض می کنند!

چقدر خوب است انسان همیشه در نقش

خودش باشد، نه در نقش این و آن، و نقش خودش

را فراموش نکند؟ درست؟

آن‌ها علی را به چه نحوی دیدند که وقتی

صعصعه بن صوحان<sup>۱</sup> می رود در آن شام، بعد معاویه

می گوید: رحم الله اباتراب لقد کان ... همین طوری

که می گویی بوده! و اشکش درمی آید.

اگر امیرالمؤمنین مثل خودش، مثل خودش با

---

<sup>۱</sup> در تعلیقه انوار ملکوت ج ۲ ص ۲۴۹ ذکر شده است که: روایت را در محاضرات محیی الدین عربی ۱۳۷ طبع قدیم آورده است، ولی راوی را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است. و در غایة المرام، ص ۶۷۳ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان «السادس»، و از ابن ابی الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علی نهج البلاغة از ضرار، و نیز تحت عنوان «السابع» از ابن ابی الحدید از ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب از ضرار، و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصّه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثانی» نقل می کند. و نیز در مطالب السئول، ص ۳۳، از ضرار نقل می کند؛ و در نسخه درر ...، ص ۱۳۴ از ابی صالح از ضرار نقل می کند؛ و در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴ با إسناد خود از محمّد بن السائب ... از ابی صالح روایت می کند؛ و در ینابیع المودة، ص ۱۴۴ و امالی صدوق، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می کند؛ و نیز در ج ۴۱، بحار الأنوار، طبع آخوندی، ص ۱۲۰ از إرشاد القلوب دیلمی از ضرار روایت می کند؛ و نیز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل می کند؛ و در استیعاب ابن عبدالبرّ، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ص ۱۱۰۸، از ضرار نقل می کند.

سیاست عمل می‌کرد، اشکش درمی‌آمد؟ هیئات!  
هیئات! این چه دیده از علی؟! این چه صداقتی از  
علی دیده؟! این چه مردانگی‌ای از علی دیده؟ و این  
چه کرامت و بزرگ‌منشی از علی دیده که در مقابل  
علی تا روز مرگش سرش پایین است؟! نمی‌تواند  
سر بلند کند! دیده دیگر، درست شد؟ خب شما ما  
را هم می‌بینید. بنده را عرض می‌کنم. دارید ما را  
می‌بینید. خب چه؟ خب دیدیمش دیگر، داریم  
می‌بینیم، روز و شبش را دیدیم و کارهایش را دیدیم  
و مسائالش را و این‌ها را همه را داریم مشاهده  
می‌کنیم.

این‌ها چه هستند؟ این‌ها هستند که نمودار  
حق و نمودار حقیقتند و این‌ها را باید در جلوی  
چشم گذاشت و بهشان نگاه کرد. این افراد را، این  
اسوه‌ها را، و این خصوصیات را. این را باید انسان  
انجام بدهد.

علی کلّ حال، این مسئله مسئله عالم ذر، این  
مسئله چیست؟ صحبت در این است که در این  
اشیاء، در این عالم، که عالم اعیان هست، این آیه

همانطوری که در روز گذشته عرض کردیم دلالت می‌کند که ما این اعتراف را در درون افراد گذاشته‌ایم، معاویه هم همین در درونش گذاشته شده، اگر این در درون معاویه نبود که گریه نمی‌کرد. اگر در درون عمرو عاص معیار حق و باطل نبود و دیگر برای علی گریه نمی‌کرد. اگر در سینه و قلب مأمون خبیث این ودیعه الهی قرار داده نشده باشد که او بر فقدان امام رضا گریه نمی‌کند، پس معلوم است که هست، آن را به کار نمی‌گیرد. از او برای رشدش استفاده نمی‌کند. آن را برای ترقی استعمال نمی‌کند. همان را امام رضا گرفته رسیده امام رضا شده. مأمون رد کرده، قبول نکرده خسر الدنيا و الآخره شده. همان را دارد، همان معیار را دارد. همان کیفیت در دستش هست.

لذا اقرار به ربوبیت و اقرار به توحید همانطوری که در برخی از روایات هست<sup>۱</sup>، این در درون همه هست. آیه در این جا دلالت بر این مسئله می‌کند، بنا بر رأی بعضی از بزرگان، این در همین

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۸ ص ۳۳۸ بحث روائی ذیل آیه ۱۷۲ تا ۱۷۴ سوره الأعراف و ج ۱۶ ص ۱۹۴ و ۱۹۵ بحث روائی ذیل آیه ۲۷ تا ۳۹ سوره الروم

تفسیر المیزان هست که آیه دلالت بر این می کند و این را هم رفقا بدانند من جسارت نمی خواهم بکنم، و ما کوچکتر از آنیم که بخواهیم نسبت به بزرگان، خدای نکرده، خدای نکرده جسارت کنیم. ولی علی کل حال، فهم قاصر خودمان را عرض می کنیم.

این به نظر می رسد که اگر مسئله عالم ثابتات و قضیه علم عنائی و عینیتش با عالم هویت های خارجی و عالم شهادت درست برای ما ترسیم بشود، شاید معنای آیه را ما جور دیگر قرار بدهیم. آیه را بر حسب ظاهر خیلی ها این طور مطرح می کنند، این است که مربوط به عالم دنیا است، بعضی از مفسرین تصریح هم کرده اند که این آیه در مقام سرد این عالم دنیا و جریان خلقت است، نسلًا بعد نسلٍ و جیلًا بعد جیلٍ

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

خدا از ظهور بنی آدم ذریه را این را چکار کرده؟ این را بیرون کشیده، یعنی اخذ کرده، بیرون کشیده.

گروهی موجب توالد و تناسل برای گروه دیگر،

آن گروه برای گروه دیگر و هلمّ جرّا تا زماننا هذا و بعد

از این زمان. وَ أَشْهَدَهُمْ عَٰلَةً أَنفُسِهِمْ، در این عالم  
افرادی که می‌آیند چه بد چه خوب، این‌ها طبعاً با  
مسئله‌های روبرو می‌شوند، با حوادث و جریان‌های مختلفی  
روبرو می‌شوند و وقتی به خود مراجعه می‌کنند آن  
حقیقت ربوبی را در درون خود مشاهده می‌کنند و به  
توحید در ذات و در درون خود ایمان می‌آورند. لذا شما  
همه افراد را که می‌بینید در باطن خودشان نمی‌توانند رد  
کنند، بلکه ممکن است حالا انکار بکنند و به حسب  
ظاهر و این‌ها، ولی هنوز این انکار و این‌ها از روی باد  
معهده است، از روی بخار معده است، از روی سیری و  
از روی این است. آن وقتی که بیفتند و دکترها بگویند  
دیگر فایده ندارد و روزهای آخرت را می‌گذرانی، آن  
موقع‌ها ببینید چه حالی دارد - خب دیگر دارد تمام  
می‌شود دیگر - آن موقع‌ها ...

لذا بسیاری از این افرادی که این‌ها اهل خلاف  
هستند، ما در تاریخ راجع به احوالاتشان می‌خوانیم،  
آن روزهای آخر می‌بینیم حال و هوایشان عوض شده،  
افکارشان عوض شده، وقتی که می‌خواهند يك

مطالب ضد دین بگویند می گویند نه، ناراحت می شوند، می گویند نگویید؛ دارد واقع را می بیند، تا به حال به خاطر منافع دنیوی اش بوده که پدر مردم را درآورده: دروغ و تقلب و هزارتا ریا و دزدی و پدرسوختگی کرده و فلان این حرفها. الآن که این پرونده دارد بسته می شود چه؟ آیا باز هم می توانی سر نکیر و منکر کلاه بگذاری؟ بسم الله! آیا ملائکه ای که منتظرند از تو پذیرایی کنند، همه یکی یکی با دسته بله ...! با دسته بیل و امثال ذلك در انتظارت نشسته اند سر آنها را می خواهی چه کار کنی؟ آنها را می خواهی چطوری گول بزنی؟ **إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدًا** جدا عجیب است! مو بر بدن آدم راست می شود! **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** هر کلمه ای که از دهانت بیرون بیاید، یابرون نیاید، درون خودت آن کلام را نگه داری، یعنی هر خطوری، در هر خطوری که بر خاطر مبارك و خاطر عاطر

<sup>۱</sup>سوره ق (۵۰) آیه ۱۷

<sup>۲</sup>سوره ق (۵۰) آیه ۱۸

شريف می گذرد، يك رقيب و عتیدی ایستاده! صاف می گیرد! عین این دوربین هایی که الآن دارد دوربین های بله! این شر و ور ما را می گیرد، الآن این ها دارد آن صحبت را می گیرد، مطلب را دارد می گیرد، الا لدیه رقيب عتید. درست شد؟ وقتی که این طور هست، آن موقع است که انسان دارد می بیند هان! آنچه که تا به حال به دنبال مخفی کردنش بود، آنچه که به خاطر يك مصالحی و به خاطر منافی و به خاطر توهّمات و تخیلات در صدد اخفائش بود، دیگر آن توهّمات و وسائل و اسباب دیگر فایده ای ندارد، تمام شد! دیگر تمام شد! دیگر تمام شد!

همین چندی پیش بود، می گفتم به بعضی از رفقا و دوستان می گفتم، خیلی عجیب، وقتی که این والده ما دیگر داشت به رحمت خدا می رفت، من طهران بودم، در همان بیمارستان بودم در طهران و بعضی از رفقا هم آن جا بودند و وقتی به من گفتند بیماری شان این است، دیدم دیگر قضیه صورت دیگری پیدا کرده، مسئله صورت دیگری پیدا کرده و



البته از چند روز قبلش یک آثاری ملموس بود، نه آثار ظاهری، به اصطلاح یک مسائلی ملموس بود که ...

بله. بعد خیلی برایم عجیب بود، نشسته بودم، بعد این همین برانکارد را که آوردند و ایشان در آن بود و می خواستند بگذارند در آسانسور و ببرند اتاق عمل دیگر، که گفتیم تکلیف همین است که ایشان عمل بشود و مسئله دیگر دست ما نیست و قضیه دست ما نیست این طور که می گویند و باید به همین نحوه انجام بشود، گرچه حالا خواست خدا چه هست دیگر آدم نمی داند. یک مرتبه من احساس کردم که من اصلاً جای ایشان هستم!

اصلاً خیلی برایم عجیب بود! یعنی احساس کردم آنکه الان به اصطلاح در این تخت خوابیده و - نیمه بیهوش بود، دیگر با همین چیزها می خواستند با همان اورژانس ببرند بالا - من یک دفعه احساس کردم من را دارند می برند! و این بدن بدن من است که دارد این الان می رود و دیگر آخر کار است! در همان موقع احساس کردم، هیچ کسی دور من

نیست، تمام افراد، تمام اشخاص، تمام سلام و صلوات‌ها، تمام بیا بروها، تمام همه رفت، رفت، رفت، خودم تک و تنها شدم، تک! و تک و تنها، و دارم می‌روم و مسیرم دیگر برگشت ندارد! دیگر اصلاً برگشت ندارد قضیه، اصلاً دیگر مشخص است، یعنی آن قضیه‌ای که اتفاق افتاد برای والده و بعد، آن موقع مشخص شد که دیگر برگشت ندارد، منتها به جای او ما داریم خلاصه راه می‌رویم. یعنی خدا اینطور به آدم نشان می‌دهد که همه در یک خطیم، همه در یک صفیم، همه در یک مسئله هستیم، امروز نوبت این، فردا نوبت تو. همین! دیر و زود دارد، این هفته این طرف، آن هفته این طرف، یعنی یک سال این طرف یک سال آن طرف. ولی همه در یک راستا قرار دارد. یک دفعه نگاه کردم دیدم هیچ چیز همراه نیست! اصلاً هیچ چیز که بخواهم عرضه کنم به خدا که به خدا بگویم خدا من این را آوردم!! هیچ! خالی خالی! یک تکانی راستش خوردم. از خدا که پنهان نیست، از شما هم که خلاصه ... یک تکانی خوردم که هیچ چیز در دستم نیست. ولی یک دفعه حالت

تغییر کرد، احساس کردم که همینی که هیچی دستم نیست، دستمایه‌ام است! یعنی همینی که چیزی ندارم، و خلاصه در دست ندارم، یک دفعه خوشحال شدم ... گفتم الحمدلله چیزی در دستم نیست دیگر، همه‌اش مال اوست دیگر، ما که نباید چیزی دستمان بگیریم! خیلی زشت است! آدم برود یک جایی، با خودش هم یک کیسه ببرد، آی خرجی‌ام را آوردم!

این درست است؟ من بیایم خانه شما، آقا ما را دعوت کرده، فرض کنید که امشب یا شب که نه! روز! چون شب‌ها معمولاً من خیلی شام نمی‌خورم! مثلاً یک روزی ما را دعوت کرده خدای نکرده، بعد برداریم یک زنبیل!

- آقا این چیست؟!

- ناهارم را هم برداشته‌ام آورده‌ام!

-! مرتیکه تو اگر می‌خواستی ناهارت را بیاوری

در خانه‌ات می‌نشستی می‌خوردی! من زخم بلند شده

این‌همه زحمت کشیده ناهار درست کرده فلان

کرده، تو زنبیل غذایت را برمی‌داری می‌آوری؟!

خجالت دارد!

دیدم همین که چیزی دستم نیست خوشحالم

کرده. یعنی گفتم دیگر یا علی! عشق است!

دیگر بقیه‌اش مسئله‌ای نیست! طوری نیست!

خب! ببینید این‌ها همه این واقعیت است.

یعنی به آدم نشان می‌دهند که مسئله از چه قرار است،

و قضیه از چه قرار است. این جاست که آدم دیگر

واقعاً می‌فهمد تمام آن بحث‌هایی که کرده و

نوشتجاتی که کرده رفت! همه‌اش!

درباره آقای بروجردی، - خدا بیامرزد - آقای

بروجردی آدم خوبی بود، آقای بروجردی مرد خوبی

بود، تا حدودی آدم بی‌هوایی بود. بله. یکی از افراد،

آشیخ اسماعیل ملایری برای ما نقل می‌کرد، مرحوم

پدرمان به ما می‌گفت، من موقع زمان فوت آقای

بروجردی بالای سر ایشان بودم. خود همین آشیخ

اسماعیل می‌گفت. خود ایشان هم فوت کرده. از

همدوره‌های پدر ما بودند. با هم آن زمان قوانین

و این‌ها را مباحثه می‌کردند. بله می‌گفت که دیدم

ایشان مضطرب است و ناراحت است و دارد گریه

می‌کند. گفتم آقا چرا دارید گریه می‌کنید؟

ایشان می گفتند آقا دارم می روم می بینم چیزی

دستم نیست!

گفتم: آقا شما دیگر چرا دارید این حرف ها را

می زنید؟ آقا این همه شما این طرف و آن طرف

مدرسه ساختید، این همه مدرسه ساختید، در ایران،

در خارج از ایران. انگلیس، هامبورگ، امریکا، این جا

...

آقای برو جردی خیلی جاها مدرسه و مسجد

ساختند. و این همه ...

ایشان فرمودند نه! نه! این ها نیست! این ها

دستم را نگرفته.

خب دارد احساس می کند دیگر! دارد آن حال

را احساس می کند. آن حال این نیست که به خودش

تلقین کند؛ احساس می کند. دست خالی بودن را

دارد احساس می کند، لذاست مضطرب است. دیگر

تمام شد، مریدها، بیا و برو و برای سلامتی حضرت

آیت الله صلوات! یک صلوات بفرست! تمام شد

رفت! برای که دیگر می خواهی بفرستی؟

- گفت آقا شما فرض کنید که این همه درس

دادید، طلاب این همه ...

– نه! – ایشان هم گفتند – نه ...

گفت آقا مگر شما این روایت را قبول ندارید

مداد العلماء افضل من دماء الشهداء<sup>۱</sup>؟

ایشان گفتند بله قبول دارم و خودم هم در

سلسله سند این روایت هستم!

گفتند این کتابی که نوشتید: جامع الأحادیث

شیعه؟

ایشان یک تأملی کردند، گفتند: شاید! شاید

۲...<sup>۲</sup>

مثل این که ایشان الحمدلله یک خرده یک

چیزی دستش بود، ما آن را هم نداریم! خیالمان

راحت شد! خب حالا دیگر بالاخره هرکس حال و

هوای خودش را دارد، ما چه می دانیم، خدا با هرکس

یک جور ...

آدم وقتی نگاه می کند، می بیند نه، صحبت‌ها

---

<sup>۱</sup> عدة الداعی ص ۷۷ ابن فهد الحلی رضوان الله علیه طبع دارالکتب  
الإسلامیه

<sup>۲</sup> رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری رضوان الله علیه ج ۴ ص ۵۳۳  
وج ۲۲ ص ۷۶۰ وج ۲۷ ص ۵۲۰ و ۵۲۱

همه‌اش روی یک مسائلی بوده، نوشته‌جات، همه‌اش روی یک اغراضی بوده. آن‌ها خوب می‌فهمند! آن‌طرفی‌ها خوب می‌فهمند قضیه را. خوب تشخیص می‌دهند.

نشست و برخواست‌ها روی چه حسابی بوده؟ الآن من می‌توانم بگویم این کارهایی که ما کردیم همه‌اش درست بوده؟ قاطی نداشته؟ نفس در آن دخالت نداشته؟ نمی‌توانیم بگویم. خیلی صریح بگویم، نمی‌توانیم!

لذا از اوّل بهتر است چکار کنیم؟ آقا لُنگ بیندازیم: آقا هیچی! راحت!

خر ما از کرگی دم نداشته! ما اصلاً هیچی راحتیم!

بالاخره به قول مرحوم کمپانی: خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟<sup>۱</sup> خب حالا شما فرض کن این هم

---

<sup>۱</sup> اشاره به غزلی از مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی رضوان الله علیه

گرچه سیاه روشدم غلام توهستم \*\*\*

خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟

یکی جزو چیزها دیگر ...

خدایا می‌گوییم تو که از ربوبیت که  
نمی‌توانی دست برداری! ما هر که باشیم، تو بالاخره  
رب که هستی! ما هم که از عبودیتمان دست  
برداریم؟

خیلی خب! تو می‌توانی ما را از عبودیتمان  
سلب کنی؟! خدا هم نمی‌تواند! نه خدا قدرت دارد  
ما را از عبودیت بردارد، نه خدا قدرت دارد خودش  
را از ربوبیت بردارد! هیچ‌کدام! این دوتا از خدا  
نمی‌آید! یعنی هرکاری هم بکند، خودش را از  
ربوبیت و ما را از عبودیت نمی‌تواند بگیرد. می‌گوییم  
خدایا همین بسمان است! همین! همین کافی است!  
دیگر غیر از اینش خیلی به ما نمی‌چسبد! حالا شاید  
بعضی‌ها متاع قابل عرضه داشته باشند، خب ممکن  
است حالا ... ما هم نفی عمل آن‌ها را نمی‌کنیم،  
وقتی به خودمان و کارهای خودمان نگاه می‌کنیم  
می‌بینیم نه، همین مسئله این دوتا کافی است.

آن احساس، آن احساس کی پیدا می‌شود؟

وقتی انسان به این واقعیت و به حقیقت برسد.



همین احساس، مرحوم علامه می‌فرماید در این آیه در همه قرار داده شده، پس این آیه دلالت بر عالم ذر نمی‌کند، **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عِلَّةَ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**، این دلالت بر جریان عالم ماده و عالم طبع در این دنیا می‌کند که خداوند متعال از ظهور هر نسلی، نسل دیگری را به توالد و تناسل خلق کرد و این جنبه فطری و ادراک ربوبیت و ادراک عبودیت و ادراک وجود عوالم غیب را در درون هر شخصی قرار داد و به همین مسئله در روز قیامت استناد می‌کند. لذا در روز قیامت در آخر آیه دارد که نه آن‌ها می‌توانند بگویند که ما از این غافل بودیم، و نه این‌ها می‌گویند که ... **أَفْتُهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ**<sup>۱</sup> آن‌هایی که قبلاً در حال شرك و بطلان و این‌ها بودند، به خدا بگویند که به خاطر آن‌ها داری ما را عذاب می‌کنی، ما ادراک این مسئله را نکردیم در این دنیا، برای چه داری ما را عذاب می‌کنی؟ ما ادراک

<sup>۱</sup>سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۷۳

توحید و ربوبیت را نکرديم.

خدا می گوید نه! خوب هم ادراک کردید!  
تک تکتان، هم آبائتان، هم خودتان و هم ابنائتان،  
همه تان این ادراک ربوبی در شما بود، ادراک و میز  
بین حق و باطل در شما بود، زشتی دروغ در شما  
بود، و حسن صدق در شما بود، قبح ظلم در شما  
بود، همه اینها در شما به ودیعه گذاشته شده بود،  
حالا پدرتان را من درمی آورم، این نیستش که شما  
نداشتید!

درست شد؟

علت این که مرحوم علامه این مطلب را

فرموده اند، این است که آیه می فرماید **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ**

**بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**، یعنی از هر پشت این آدم،

یعنی هر بنی آدم، از پشتشان ذریه ای را ما خلق کردیم.

این که نمی شود مربوط به عالم ذر و مربوط به عالم قبل

بشود، این مربوط به همین دنیا می شود، یعنی همین عالم

توالد و تناسل. عالم ذر که عالم توالد و تناسل نبوده،

آنجا که نکاح و صغری خانم و اکبر آقا نبوده که شب

و زفاف و بله برون و نامزد و نامزدبازی داشته باشند و

... عالم ذر عالم نامزد بازی نبوده! عالم این کارهای خوب یا بد - نمی دانم از چیست! - آن عالم عالمی بوده يك دفعه عالم ابداع بوده، در عالم ابداع که این حرفها نیست، این حرفها برای دنیاست.

توالد و تناسل و مقدماتش و - به به چه مقدمات خوبی است! - مقدماتش و مؤخراتش و ماه عسل و سیره و سرکه شیره و ترشی و ترشی، آخرش هم خداحافظ شما! اینها چیست؟ اینها مربوط به عالم دنیاست. عالم ذر نه عالم نمی دانم فرض کنید که عسل بوده، ماه عسل بوده، نه ماه شیره بوده، نه ماه شربت ... اینها همه برای چیست؟ یک ابداع بوده، لذا به آن می گویند ذر، یعنی عالم اجمال مثل ذر، این ذرات و اینها از این نظر می گویند، که عالم اجمال و عالم انتشار و پراکندگی در عین تفصیل، تفصیلش بعداً می آید به این دنیا ظهور پیدا می کند.

و لذا این آیه دلالتی بر این عالم ندارد. این ما حصل کلام از مرحوم علامه است.

البته من دیگر توضیح نمی دهم، این جا ایشان ایراداتی نسبت به این عالم ذر دارند و مطالبی دارند

که خود رفقا بروند این را مطالعه بکنند، فقط از باب این که بالاخره این قضیه به کجا باید منتهی بشود به آن مطالب می‌رسیم، سایر تفاسیر را هم می‌گوییم، حالا از این جا شروع کردیم راجع به آن‌ها، منتها این قضیه به کجا بینیم ختم می‌شود.

بینید در این جا اشکالی که نسبت به این مطلب وارد می‌شود این است که نمی‌گویید که إِذْ يَأْخُذُ وَ هُوَ آخِذٌ؛ بلکه إِذْ أَخَذَ. إِذْ در زبان عربی و در بلاغت، به معنای اذکر هست. **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ** ...<sup>۱</sup> مقام مقام گذشته است. و اذ أَخَذَ رَبُّكَ، یاد بیاور زمانی را که خدا این کار را کرد.

گرچه مسئله مسئله ثابت و دوام است، ولی إِذْ در این جا برای چیست؟ برای زمان گذشته می‌آید. وقتی خدا این کار را کرد، وقتی خدا این مسئله را ایجاد کرد، وقتی خدا این طور گفت، **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ**، و **وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** ...<sup>۲</sup> و **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ** ...

---

<sup>۱</sup> سوره البقره (۲) صدر آیه ۳۰

<sup>۲</sup> سوره الصف (۶۱) صدر آیه ۶

البته راجع به اذاهم اگر برای مستقبل متحقق

الوقوع هست، آنجا اذاهم را با صیغه ماضی می‌آورند:

**إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**<sup>۱</sup> که در آنجا عرض کردیم که دلیل

این است که اذاهم برای آینده هست، آینده را می‌آورند،

منتها صیغه فعلش را، بعد از اذاهم ماضی می‌آورند که

دلالت بر تحقق کند.

ولی اذ در اینجا به معنای چیست؟ به معنای

گذشته است. این وقتی به معنای گذشته باشد، آن نسلی

که هنوز خلق نشده در زمان این مسئله، در زمان پیغمبر

که این آیات نازل شده، این قضیه چطوری با هم

جوردرمی‌آید؟ که **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ...** که هم اذ برای زمان

گذشته است، هم أخذ برای زمان گذشته است، و این

دلالت بر يك جنبه ارادی تکوینی ابداعی می‌کند،

گرچه این خود آن ظهورش در خارج به نحو تدریج

است، ولی نفس ابداع و اراده بر این جنبه جنبه گذشته

و ماضی دارد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱

<sup>۲</sup> رجوع شود به کتاب افق وحی ص ۱۲۹ تا ۱۳۱

دیگر چطور در این جا وقتی خدا این عمل را

انجام داد، وقتی که **أَخَذَ ... مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ**

**أَشْهَدَهُمْ عِلَّةَ أَنْفُسِهِمْ** خدا این ها را شاهد گرفت، و **قال**

**أَلَسْتُ** ..؟! افرادی که الآن به دنیا نیامده اند قالوا دیگر

در آن معنا ندارد! باید بگویند يقولون! یا هم قائلون! که

قائل دلالت بر يك جنبه ثبات، چه نسبت به گذشته، چه

نسبت به آینده و چه نسبت به حال دارد. این تفسیری

که مرحوم علامه در این جا کرده اند به نظر می رسد که

از نظر بلاغی دارای اشکال است.

این **يك مسئله**. مسئله دیگر هم این که با سیاق

آیه نمی خواند. یعنی وقتی که شما این آیه را بخوانید

نگاه بکنید، حالا اصلاً کاری به روایات نداریم که با

روایات اصلاً تنافی دارد؛ نه! با نفس آیه وقتی شما نگاه

کنید و **اذ اخذ ربك**، این با اولین وهله چه در ذهن

می آید؟ چه تبادر می کند؟ **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ**

**مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ ...** همه ببینید ماضی

است! **إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ، أَشْهَدَهُمْ، قالوا، قالوا بَلِي شَهَدْنَا ...**

هان! ببینید! همه این افعالی که در آیه مورد استناد قرار

گرفته همه افعال جنبه ماضی دارند. خب نسلی که هنوز  
به دنیا نیامده ماضی اش چیست؟! به دنیا نیامده نسل،  
وجود ندارد و نسل اصلاً نسل تدریجی الحصول است،  
بله گیرم بر این که مسئله عبارت از يك وديعه الهی و  
فطرت الهی باشد که در همه نفوس است، بسیار خب.  
این يك مطلب دیگر است، يك وقت شما می خواهید  
آقا جان يك مطلب را بر این آیه تحمیل کنید!

ما یک وقتی یک درس تفسیر یک بنده خدایی  
می رفتیم، الآن هم هست، خدا حفظش کند علی کلّ  
حال. درس تفسیرش می رفتیم.

آیه درباره قضیه حضرت موسی بود. قضیه  
حضرت موسی و سحره بود، آن آیه چیست؟ وَ  
أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا  
يَأْفِكُونَ<sup>۱</sup>

آیه این است که **أَلْقِ عَصَاكَ**، عصایت را بینداز،  
این تلقف ما یأفکون، این إفک آنها را می بلعد، می بلعد  
و باطل می کند و آن افک آنها را از چشم می اندازد ..

---

<sup>۱</sup>سوره الأعراف (۷) آیه ۱۱۷

ایشان اثبات این می‌کرد که این مسئله يك مسئله مار و فلان و اژدها و این‌ها نبوده، فقط يك جنبه معنوی و حال و صورت و تظاهری بوده که وقتی حضرت موسی عصا را انداخت، این عصا کاری می‌کرد که اصلاً این سحر سحره باطل می‌شد، نه این‌که این تبدیل به يك اژدهایی بشود و چشم داشته باشد و دهان داشته باشد و دُم داشته باشد و سُم داشته باشد و فلان، که این بیاید و این حبال و این چیزها را بلع بکند و این‌ها را به اصطلاح از بین ببرد.

خب بنابراین ظاهر آیه دو اشکال نسبت به این قضیه وارد می‌شود، یکی این که ظهور آیه نسبت به این مار دارد. وقتی که حضرت موسی خطاب آمد که **وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى \* قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى** یک دفعه تبدیل به ثعبان شد.

این ثعبان شدن یک امر خارجی بود، نه این‌که یک حالت تمثیل مکاشفه‌ای و شهودی برای حضرت

---

<sup>۱</sup>سوره طه (۲۰) آیه ۱۷ و ۱۸



موسی پیش آمد، واقعاً این چوب تبدیل به یک مار و به یک اژدها شد، و یک مار افعی بزرگ که همه به خاطر این ترسید، و الاً خب حضرت موسی به خاطر چی بترسد؟ تا این تبدیل نشود، برای چه حضرت موسی بترسد؟ در این جریان این تبدیل به مار شد، یعنی وقتی شما ظاهر آیه را ببینید، آن هم این سحره حبال خودشان را پراکنده کردند و انداختند و این تبدیل شد.

ایشان می گفت نه، وقتی که - و مستند هم می کرد به مرحوم علامه که نظر مرحوم علامه این است که البته بنده ندیده ام، حالا به اصطلاح می روم می بینم - که این حالتی پیش آورد این به اصطلاح عصا، که دیگر آن ها از کار افتادند، حالا یا یک دفعه این حبال ایستادند، یا ...

دیگر تلقف به معنای از بین رفتن، نه به معنای بلعیدن، دیگر بلعیدن در آن نیست.

وقتی که من در آن جا اشکال کردم، گفتم: آقا این اولاً با ظهور آیه منافات دارد، آیه ظاهرش این نیست، این تلقف معنای خودش را دارد، و الاً خدا

می توانست جور دیگری و نحوه دیگری بیان کند

ثانیاً: با روایاتی که از ائمه آمده شما چه

می کنید؟ مگر حضرت نفرمود - امام رضا - اگر آن چه

را که عصای موسی خورد برمی گرداند، این هم

برمی گرداند؟<sup>۱</sup>

ایشان در پاسخ گفت که: ما لولا روایت

می گوئیم!

گفتم: ! وقتی امام دارد می گوید معنای

روایت این است دیگر لولا روایت چه معنا دارد؟!

خود امام دارد می گوید آیه معنایش این است! امام

رضا دارد می گوید که آقا معنای آیه این است، همین

ظاهر است، اگر آن چه را که عصای موسی خورد

برمی گرداند این جناب شیر هم برمی گرداند. وقتی

حضرت دارند می فرماید که من که منبع وحی ام، من

که مهبط وحی ام، من که مهبط این قرآن هستم دارم

آیه را این طور روایت می کنم آن وقت شما می گوئید

---

<sup>۱</sup> عیون اخبارالرضا ج ۱ ص ۹۶ ناشر نشر جهان، تصحیح مهدی لاجوردی،  
برای اطلاع بیشتر بر اسناد و محتوای حدیث رجوع شود به کتاب شریف  
معادشناسی ج ۱ ص ۲۲۸ تا ۲۳۰

لولا روایه یعنی چی؟

این یعنی چی؟ مثل این که من بگویم در منزل

آقای فلان، این چیزها هست.

آقامی گوید تو از کجا می دانی؟ می گویم

چیست؟

می گوید نه این است.

می گویم هان! اگر شما نگویی این است!

می گوید: ا! بابا من در خانه ام، خبر از خانه

خودم دارم، تو چه داری می گویی؟ من بهتر می دانم

در خانه چیست یا تو؟!

می گویم: نه، لولا کلام شما، در منزل شما

تریلی هست!

می گوید بابا تریلی چرخش از خانه مان ردّ

نمی شود، چی چی تریلی در خانه مان؟! فولکس هم

نیست! دیگر چه برسد ...

می گویم: نه، لولا کلام شما ...

این بازی با آیات است! اگر قرار است ما کلام

معصوم را حجت بدانیم، باید طبق کلام معصوم آیه

را تفسیر کنیم، حق نداریم از پیش خودمان تفسیر

کنیم. لولا کلام معصوم! لولا یعنی چه؟!

لولا کلام معصوم، آیه معنایش این است. من

نفهمیدم، یعنی مغزم نکشید که لولا کلام معصوم آیه

این را می‌رساند ...

آیه می‌گوید بابا این‌ها چرخیدند و فلان

کردند و مردم را مشغول کردند، این عصا را انداخت

و همه را گرفت خورد هیچی دیگر نماند تهش، یعنی

چیزی دیگر نماند تا دست سحره باشد، همه مردم

فهمیدند این‌ها همه کشک است.

این چیزی است که آیه می‌گوید، روایت امام

علیه السلام هم نسبت به این دلالت دارد، وقتی این

طور است دیگر تمام شد و رفت و دیگر این که ما

بیاییم و بیچانیم و بچرخانیمش یعنی چه؟! درست

شد؟

به نظر می‌رسد - حالا روایاتش را عرض

می‌کنیم - روایات درست مخالف همین تفسیری

است که شده و بینیم حالا چطور می‌توانیم بین

این‌ها جمع کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد